

عمو سلامت

صدای پای تنهایی

شمس الملوک مصطفوی

با همکاری علیرضا گودرزی فراهانی



نشر حکمت سینا

-
- سرشناسه : مصطفوی، شمس الملوک، ۳۳۷
- عنوان و نام پدیدآور : عمو سلامت: صدای پای تنهایی: حصار الکرک مجله اقوی
- مشخصات نشر : تهران: حکمت سینا، ۱۳۹۵
- مشخصات ظاهری : ۱۳۶ ص: مصور (رنگی)، عکس (رنگی).
- شابک : ISBN: 978-600-8058-17-5
- وضعیت فهرست نویسی : فیبا.
- یادداشت : عنوان دیگر: صدای پای تنهایی: روایتی از زندگی جابیر موسی سلامت.
- موضوع : سلامت، موسی، ۱۳۳۳ -
- موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات.
- موضوع : Iran-Iraq war, 1980-1988 -- Personal narratives
- موضوع : جانبازان -- ایران -- سرگذشتنامه
- موضوع : Disabled veterans -- Iran -- Biography
- رده بندی کنگره : ۱۳۹۵ م۸س/ ۱۶۲۹ DSR
- رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۳
- شماره کتابشناسی ملی : ۴۴۲۵۴۱۲
-



حکمت سینا

عم سلامت

صداى پای تنهائى

دکتر شمس الملوک، سلطان

با همکاری	علیرضا گرامی
ویرایش و طراحی	کارگاه نشر ری
عکس جلد	عامر سلامت
انتشارات	حکمت سینا
چاپ اول: پاییز ۱۳۹۵	۱۰۰۰ نسخه
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۸۰۵۸-۱۷-۵

© تمامی حقوق برای نشر حکمت سینا محفوظ است.

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، ابتدای خیابان ابوریحان، شماره ۹۴

تلفن: ۶۶۴۶۱۲۹۲ - ۶۶۴۱۵۸۷۹ کدپستی: ۱۳۱۵۶۹۴۱۶۴

www.hekmat-ins.com

فهرست

۱۱	سرآغاز
۱۳	به رسم پیشگفتار
۱۹	تولد
۲۵	بازگشت به وطن
۳۱	جنگ
۳۵	همراه با همت
۳۹	دقایقی در یک نگاه
۴۳	دقایقی با اسماعیل
۴۹	تخریب‌چی
۵۵	حکایتی از یک خاطره
۵۹	شهید همت به روایت تاریخ

۶۹		همت در کلام سلامت
۷۵		شست و شویی در زلال یک خاطره
۷۹		صدای پای عشق
۸۳		گر مرد رهی، میان خون باید رفت
۸۹		غربت
۹۳		بهشت گمشده‌ای در ثار الله
۹۷		رنجی دیگر
۱۰۱		صدای پای تنهایی
۱۰۳		تعداد، از بهشت
۱۱۱		دانش: بهانه‌ای برای شادمانی
۱۱۵		به یاد بهه و جنگ
۱۱۷		گلایه‌هایی از سه بهر
۱۱۹		راهی به سوی همدیگر
۱۲۷		صدای پای نور

هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن

هر آغازی، یک تولد تازه است. آدمی در طول مسیر زندگانی اش، تولدهای مکرری را تجربه می کند؛ همانند بیداری صبحگاهان که خود، گونه ای تولد جسمانی و روحانی است. روح آدمی در طی مسیر پر مخاطره زندگانی، زایش ها و رویش های مکرری را تجربه می کند و در این طریق پر فراز و نشیب، هر آموختنی و آموخته ای را، بی دریغ می تواند شرایط زایش دیگر باره روح را فراهم آورد. این بواسطه است که حکما و فرزانه گانی که طریقت تعالی را تا سر منزل مقصود طی کرده اند، به استعلا از غایات دنیوی و توجه به امور سرمایی تر، تائب می کنند.

کتاب حاضر، هر چند نسبت به چندین نه چندان در خور مخاطب فرهیخته است، لکن تراوشت روحی است که طالب زایش و رویش است و برای مخاطب خود نیز چنین ملبّی دارد.

به انجام رسیدن این تلاش اندک، و درین تلاش بسیار و البته وافر کسانی است که پیدا و پنهان، نقش آفرین بودند. در این میان، نخست مدیون همکار جوانم مهندس علی ساما گودرزی فراهانی هستم که بدون همکاری و همراهی صمیمانه و تلاش های خستگی ناپذیرش، کار به انجام نمی رسید و تلاش نگارنده به ثمر نمی نشست.

و اما بعد، سپاسگزار حمایت بی دریغ مهندس عامر سلامت، فرزند ارشد عمو سلامت، و تلاش های بی وقفه دکتر مازیار، در

ارائه مشاوره‌های ارزشمند و تدارک چاپ کتاب هستم. خدای‌شان توفیق دهد.
و نیز قدردان خانواده و دوستانی که هر یک به نحوی ما را در به ثمر رسیدن
کاریاری رساندند.

امید است که این نوشته، با سبک و سیاق متفاوت خود، پنجره‌ای نو به روی
مردم ما بگشاید؛ به روی عالم کسانی که سلامت خود را قربانی کردند تا ما
قربانی خشونتِ دراز مدتِ جنگی تحمیلی نشویم. کسانی که اینک در میان ما
هستند؛ اما تنهاییانند.

زمین جای مردن نیست؛ می‌خواهم شهیدی باشم بر فراز ابرها...

✓
عمو
سلامت

۸

۱۲

خیلی از رویدادهای زندگی آدمی، به معنای رایج کلمه، اتفاق نیست؛ گویا طرحی از پیش تعیین شده است که با دقت و نوبه نو اجرا می شود.

نمی خواهم وارد مباحث فلسفی غایت انگاری در عالم هستی و یا نفی آن شوم؛ هرچند ذهنی که یک سره درگیر رصوبات فلسفی است، لاجرم آدمی را به آن سمت و سوسوق می کشد. غرض، بیان درکی شهودی از برخی رویدادهاست که خود را به مثابه «سوی خارج از حیطه اراده آدمی و ورای قلمرو محاسبات ریاضی گونه هر روزی، نمایان می سازد. آشنایی من با «آسایشگاه جان از ان ا. ا. ا.» و با جانباز «موسی سلامت» از این قسم رخدادهاست.

طی جریاناتی عجیب و در برخی موارد غیرقابل توضیح، منزل خود را به خیابان ثارالله - نزدیک آسایشگاه ثارالله که از وجودش بی خبر بودم - منتقل کردیم. و من به وجود چنین مکانی در نزدیکی خود پی بردم، احساس کردم آمدن ما به اینجا، بدون حکمت نبوده است و لذا منتظر ماندیم که همان تقدیر ناشناخته که زندگی در ثارالله را رقم زده بود، راس را برای ورود به آسایشگاه ثارالله نیز برایم بگشاید و چنین شد؛ و باز به گونه ای عجیب در دانشگاه با جهادگر جوانی آشنا شدم و در خلال صحبت هایمان درباره جنگ و جهاد، به او گفتم که رزمندگان زیادی در دوران دفاع مقدس به خانه ما

رفت و آمد داشتند که خیلی از آنها شهید شده‌اند. سخن از جبهه و جنگ به جانبازان کشیده شد و او که شیفتهٔ رزمندگان و جانبازان دفاع مقدس بود، از دوستی سخن گفت که در آسایشگاه جانبازان ثارالله اقامت دارد و گاهی به او سر می‌زند. احساس می‌کردم درها در حال گشوده شدن است! گفتم ما در نزدیکی آسایشگاه منزل داریم و اگر بشود در یکی از ملاقات‌ها، من نیز همراه او به دیدار دوستش بیایم. پذیرفت. مدتی گذشت و من در انتظار بودم تا اینکه روزی تماس گرفت و گفت که دارد به دیدار دوستش می‌رود و من هم اگر مایلم، می‌توانم همراه او بروم. نمی‌توانم هیجان خود را برای ورود به آسایشگاه توصیف کنم؛ هیجانی که با نشستن در هم آمیخته بود. روبه‌رو شدن با کسی که حدود سی سال است روی تخت خوابیده و فقط به کمک پرستار و ویلچر می‌تواند حرکت کند، چه احساس در آدم بره انگیزد؟!

ساعت موعود فرا رسید و من به اتفاق آن جهادگر جوان - که علیرضا نام داشت - به دیدار دوستش رفتم. با او عمو سلامت می‌گفت، رفتم. عمو، مُسن بود و در جایگاه پدر علیرضا ایستاده بود. پیوند دوستی بین آنها، شگفت‌انگیز و باور نکردنی بود. از همان نخستین لحظه‌ها، دیدار، احساس کردم سال‌هاست عمو سلامت را می‌شناسم. این اتفاق مازاد، موجب شد که ارتباط من با آسایشگاه برقرار شود و دوستی عمیقی نیز بین ما شکل بگیرد. دیدارها تکرار شد. در این میان، به دیدن جانبازان دیگر هم می‌رفتم؛ ولی از همان نخستین دیدارها، فکر نوشتن زندگی عمو، ذهن مرا درگیر کرد. گویا رسالتی بود که بر دوش من نهاده شده بود و باید انجام می‌پذیرفت. مشغله‌های فراوان شخصی و دانشگاهی، گاهی مرا از طرح موضوع منصرف می‌کرد؛ ولی هر بار که عمو را می‌دیدم، احساس می‌کردم که باید چیزی بنویسم. بعد از یکی از ملاقات‌ها، عمو عکسی از ما در وبلاگ خود گذاشت و نوشت: «استاد به قفس من آمد.» قفس! عمو به اتاق خودش قفس می‌گفت! این نوشته مرا به شدت تحت تأثیر

قرار داد. اتاق عمو پر از عکس همزمانش و شهادتی بود که با رشادت و از جان گذشتگی، آزادی را به مردم این مرز و بوم هدیه داده بودند. قفس نبود؛ بلکه قطعه‌ای از بهشت بود. بوی خدا می‌داد. صدای بال فرشته‌ها و ملانک را می‌شد با گوش جان شنید. این ما بودیم که در قفس امیال دنیوی اسیر بودیم و مجال نداشتیم بر بکشیم، اطرافیان را ببینیم، همدلی کنیم و گاهی هر چند کوچک، در تسکین رنج «دیگران» برداریم. به راستی «دیگران» کجای زندگی ما هستند؟

عده ما - که دیگر، فرزند آسمانی من بود - برای انجام کار مشورت کردم. او از پیشنهاد من استقبال کرد و قول همکاری داد، پس موضوع را با عمو در میان گذاشتم. قرار شد، حواصت زندگی‌اش را برایمان بگوید. به این ترتیب کار مصاحبه را شروع کردیم. چون زمان نوبت بود، کار قدری دشوار می‌نمود؛ ولی با علاقه‌ای که از خود نشان می‌داد، توانستیم، مصاحبه‌ها را به انجام برسانیم.

چنین شد که بذر نوشتن این کتاب، باشد. به شد. حال، محصول آن چه شود، باز به آن تقدیری وابسته است که این ره را گشو. و سیر را هموار کرد و چنین خواست که این قلم در کنار نوشتن از افلاطون، ارسطو و هایدگر و... و معرفی آرا و اندیشه‌های آنان، از «موسی سلامت» نیز بنویسد. کسی که هر چند نه فیلسوف است و نه فلسفه خوانده و حتی سواد چندانی ندارد، ولی آن زمانی که آتش جنگ افروخته شد و جان و مال و ناموس مردم این سرزمین به خطر افتاد، به صحنه کارزار شتافت و جان بر کف، به نبرد با متجاوزان برخاست و برای عس به اعتقاد خود را با قربانی کردن سلامتی‌اش پرداخت.

خوشحالم که همکار من در نگارش زندگینامه عمو سلامت، از جمله کسانی است که عشق آنان به «دیگرانی» که نمی‌شناسند و تکاپویشان برای تسکین آلام و رنج‌های آنها، معنا بخش انسانیت است.

تأکید بر این نکته لازم است که کار مصاحبه با عمو سلامت، به دلیل ناشنوایی وی و اینکه عمو از خاطرات جبهه و جنگ، چندان چیزی به خاطر نداشت، با دشواری‌های خاصی روبرو بود. او خود به ما چنین گفت: «شما بعد از سی سال دارید از من دربارهٔ خاطراتم می‌پرسید. خیلی به یاد نمی‌ارم... ممکنه ذهنم قاضی پاتی شده باشه.»

شاید دلیل این امر را بتوان در حضور کوتاه مدت وی در جبهه و نیز نوع نفعانیت‌های خاص او در قسمت اطلاعات و عملیات دانست. چند خاطره کوتاهی که عمو برای ما تعریف کرد، دست‌مایه نوشتن قطعاتی شد تحت عناوین «کشتی از یک خاطره»، «تخریب‌چی» و... که جهت رعایت امانت، قبل از هر نسخه و در صفحه‌ای مستقل، خود روایت عمو سلامت نقل شده است.

نکته دیگر آنکه، از آنجایی که شهید دقایقی و شهید همت، نقش تعیین کننده‌ای در زندگی مبارزاتی عمو ایفا کرده بودند، نگارنده تصمیم گرفت از این دو شهید والامقام نیز، در این کتاب یاد کند. عمو سلامت از شهید دقایقی آموزش‌های لازم را جهت ایفا و نیفای خود در قسمت اطلاعات و عملیات و نیز درس اخلاق و ایثار فرا گرفت و لذا مواره از این شهید عزیز، با احترام و عشق یاد می‌کند. اما شهید همت چنان نقش تعیین کننده‌ای در زندگی عمو ایفا نموده است که در حال حاضر نیز، تأثیرات برجسته و پررنگ وی بر روش و منش عمو سلامت آشکار است. در عشق عمو به شهید همت، همین بس که وبلاگ‌های خود را «عاشق همت» نام نهاده است. در جریان مصاحبه، بزهرگاه سخن از همت به میان می‌آمد، عمو چنان با شور و اشتیاقی از او سخن می‌گفت که ما را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌داد؛ گویی وجود همت با وجود عمو سلامت عجین شده است. از این رو به نظر می‌رسد بدون حضور همت، سخن گفتن از زندگی عمو سلامت ناتمام خواهد بود.

همچنین به نظر نگارنده، ذکر نام و یاد شهدا در زندگی‌نامهٔ جانبازان، این پیام

مهم را به دنبال دارد که جانبازان، سخنگویان و پیام‌آوران زنده شهدا و نشانه‌های
راهنما به سوی طریقت حقیقی شهادت هستند.

۵۴

سخن آخر اینکه عمو سلامت، یکی از هزاران جانبازی است که سال‌های
سال است، با رنج نقص عضو و در بستر بودن، لحظات زندگی خود را سپری
می‌کنند. به هوش باشیم و آنها را از یاد نبریم؛ چرا که آنها در سخت‌ترین شرایط
روزگار، سافشان را از یاد نبردند!